

# مواضع ژاک دریدا

ترجمه‌ی پیام یزدانجو



## فهرست

۱	یادداشت مترجم
۱۳	یادآوری
۱۵	استلزامات
۳۳	نشانه‌شناسی و گراماتولوژی
۶۱	مواضع
۱۴۷	کتاب‌شناسی
۱۵۰	واژه‌نامه
۱۵۳	نمایه‌ی نام‌ها

رونس: در یادداشت پایانی نوشتار و تفاوت اظهار داشته‌اید که: «در این جا آنچه با از نو طرح‌ریزی یک پرسمان فراهم می‌آید قطعاً به شکل‌گیری یک نظام منجر می‌شود.» آیا این نکته به همان اندازه در مورد کل کتاب‌های شما صدق نمی‌کند؟ کتاب‌های شما چگونه سازمان یافته‌اند؟

دریدا: کتاب‌های من عملاً، البته به‌واقع در قالب یک جابه‌جاسازی و در قالب از نو طرح‌ریزی یک پرسمان، شکل‌دهنده‌ی نوعی نظام در عرصه‌ی گشوده به روی منبعی نامعلوم اند، منبعی که نظام مذکور را به جریان می‌اندازد. یادداشتی که شما به آن اشاره دارید، همچنین، ضرورت آن «فضاهای نانوشته»‌ی را یادآور می‌شود که می‌دانیم، دست‌کم از زمان مالارمه به این سو، در هر متنی «حائز اهمیت» شده‌اند.

رونس: و با این حال، این کتاب‌ها یک «کتاب» واحد را شکل نمی‌دهند ...

دریدا: نه. در آنچه شما آن‌ها را کتاب‌های من می‌خوانید، همان‌چه پیش از همه به پرسش کشیده می‌شود وحدت کتاب و «کتاب» وحدت‌مند به عنوان یک کلیت کامل، به همراه همه‌ی استلزامات یک چنین مفهومی،



است. و می‌دانید که این استلزامات، مستقیم یا غیرمستقیم، تمامیت فرهنگ ما را فرا می‌گیرند. آن زمان که چنین بستاری خود را محدود و معین کند، آیا هنوز کسی می‌تواند بر این باور باشد که مؤلف کتاب‌هایی، به هر تعداد، است؟ تنها پرسمانی که تحت این عناوین مطرح می‌شود پرسمانی از یک، گیریم، «عملکرد» متنی یک و یکپارچه است که حرکت اتمام‌نایافته‌اش خود را به هیچ سرآغاز مطلق محول نکرده و، اگرچه از راه خوانش دیگر متون کلاً به اتمام می‌رسد، به اسلوبی خاص، تنها به نوشتار خویش رجوع می‌کند. ما باید خود را به با هم در نظر گرفتن این دو ایده‌ی متناقض متقاعد کنیم. بنابراین، ارائه‌ی باز نمودی خطی و استنتاجی از این آثار، که با نوعی «نظم منطقی» مطابقت داشته باشد، کاری ناممکن است. به گمان من، حتا اگر کل روند یا نمای متون من، دست‌کم در ظاهر، برای نگاشتن یک نظم در ترکیب‌بستی که این نظم دیگر بر آن حاکم نباشد از مقتضیات این نظم تبعیت کنند، باز هم وجود چنین نظمی محل تردید است. در واقع، می‌دانید که مبرم‌تر از همه، خواندن و بازخواندن «کتاب‌ها»یی است که من در پی آن‌ها می‌نویسم، کتاب‌هایی که من در حواشی آن‌ها و در میان سطرهای شان متنی را مبرز می‌کنم و می‌خوانم که کمابیش همسان و باز به کلی متفاوت است و من، به دلایل آشکار، حتا راغب به ایجاد وقفه‌هایی در این بین ام ...

رونس: اما واقعاً، اگر نگویم حقاً، نخستین راه ورود به چنین خوانشی را در کجا باید جست؟

دریدا: می‌توان از گراماتولوژی را به عنوان مقاله‌ی مطولی تبیین شده در دو بخش (که مفصل‌شان نه تجربی، که نظری و نظام‌مند است) محسوب کرد و در میانه‌ی آن، نوشتار و تفاوت را جای داد. از گراماتولوژی اغلب یادآور نوشتار و تفاوت است. در این مورد، تأویل مطرح شده درباره‌ی

روسو جستار دوازدهم این مجموعه ([یازده جستار نوشتار و تفاوت]) نیز محسوب می‌شود. برعکس، می‌توان از گراماتولوژی را در میانه‌ی نوشتار و تفاوت جای داد، چون شش متن از متون اثر اخیر - واقعاً و حقاً - مقدم بر انتشار پیش‌درآمدهای از گراماتولوژی در نشریه‌ی Critique (در دو سال قبل) بوده‌اند؛ پنج متن بعدی آن، که با «فریود و صحنه‌ی نوشتار» آغاز می‌شوند، جستارگشایی‌هایی برای گراماتولوژی‌اند. اما همان‌طور که شاید شما نیز گمان می‌کنید، مسأله را نمی‌توان به همین سهولت سامان داد. در هر حال، شما هم حتماً موافق اید که، این که آن دو «مجلد» را باید در میانه‌ی یک دیگر نگاشت ناشی از هندسه‌ی عجیبی است که این متون بی‌شک مقارن آن‌اند.

رونس: و آوا و پدیدار؟

دریدا: فراموش کردم. آوا و پدیدار شاید جستاری است که من بیش از همه دوست‌اش دارم. بی‌شک می‌توانستم آن را به عنوان پی‌نوشت بلندی به یکی از آن دو اثر دیگر ملحق کنم. از گراماتولوژی به این اثر اشاره داشته و بیان موجزی از سیر تکوین آن به دست می‌دهد. در یک معماری فلسفی کلاسیک، آوا و پدیدار سنگ بنا به حساب می‌آید: در این اثر، آن‌جا که (به دلایلی که نمی‌شود در این جا شرح داد) نقطه‌یی به‌راستی سرنوشت‌ساز می‌نماید، مسأله‌ی اولویت آوا و نوشتار آوایی در مناسبت این دو با کل تاریخ غرب مطرح می‌شود، تاریخی که از این نظر می‌تواند از راه تاریخ متافیزیک، و متافیزیک در مدرن‌ترین، انتقادی‌ترین، و هوش‌یارانه‌ترین شکل آن، به نمایش درآید: پدیدارشناسی استعلایی هوسرل. «معنا» چیست، مناسبات تاریخی‌اش با آنچه ظاهراً تحت عنوان «آوا» به منزله‌ی یک ارزش حضور، حضور ابژه، حضور معنا بر آگاهی، حضور نفس در، اصطلاحاً، گفتار زنده و در خود - آگاهی شناخته می‌شود چیست؟ جستار